

اهل کتاب در قرآن



عبد الحمید صفائی

«اهل کتاب» گرچه در بعضی از کشورها چون ایران جزء اقلیت‌ها محسوب می‌شوند؛ ولی در کشورهای دیگر مانند کشورهای اروپایی و آمریکایی جزء اکثریت به حساب می‌آیند.

انسان‌ها جدای از مسائل دینی و عقیدتی با هر کیش و مذهبی که باشند دارای پیشینه و آداب و معاشرت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... می‌باشند، که باید آنها را شناخت.

در فضایی که سخن از روابط و زندگی مسالمت‌آمیز بین گروه‌ها و اقلیت و اکثریت جامعه مطرح است بدون شناخت یکدیگر، تحقق آن مشکل است.

قرآن، کتاب هدایت و زندگی و قانون الهی، گرچه کتاب تاریخ و جامعه‌شناسی نیست، در عین حال نگاهی نیز به اقوام گذشته‌ی پیش از اسلام و عصر حضور آن و عقاید و افکار آنان دارد.

گاه به معرفی مشرکان و بت، خورشید، ماه و ستاره‌پرستان می‌پردازد و افکار پوچ آنان را به نقد می‌کشد، و گاه از فرعون و فرعونیان و سرکشان تاریخ، و هلاکت آنان

سخن می راند، و زمانی چهره های پیدا و پنهان کفر - چه در لباس اهل کتاب و غیر آن - و نفاق به تصویر می کشد تا پیروان آخرین و کامل ترین دین الهی - اسلام - با چشمی باز به انسان ها و محیط بنگرند. آینده ی خویش را بهتر بسازند یا جامعه ی ایده آل و مورد نظر پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) به بار آید.

با بررسی آیات قرآن کریم در می یابیم که از میان دو گروه یهود و مسیحیت - که به طور مسلم از مصادیق اهل کتابند - بیشتر آیات حول معرفی یهودیان و افکار و عملکرد آنهاست، سپس مسیحیت و سرانجام در یک آیه فقط یکبار از «مجوس» نام می برد که از نظر داشتن کتاب آسمانی جای تردید است. فی الجمله آن چه از آیات بر می آید قدر متیقن همین سه گروه مصادیق خطاب «یا اهل الکتاب» هستند. این که چرا آیات قرآن اهتمام فراوانی به معرفی بنی اسرائیل و یهود دارد یا به عبارت دیگر: چرا آیات درباره ی یهود اهل کتاب بیش از دو گروه دیگر است شاید بدین جهت باشد که:

اولاً: خطرناک ترین و بدترین دشمن، یهودیان سرکش و معاند هستند (همان طور که در صدر اسلام چنین بوده اند) تا مسلمانان آنها را بهتر و بیش از پیش بشناسند و لحظه ای از توطئه ی آنان غافل نباشند.

ثانیاً: به جهت این که دنیای مسلمانان پس از پیامبر اسلام (ص) از خیلی جهات شباهت فراوانی به آنها دارد؛ لذا روی این گروه بیشتر تکیه می کند تا آینه ی عبرت حق جویان گردد و در برابر خالق متعال تسلیم محض باشند و از صفات زشت و عملکرد بد آنان چون پیمان شکنی، کشتن بزرگان و انبیا، تفرقه جویی، کلاه شرعی درست کردن، شرک و... بر حذر باشند.

در این نوشتار پس از طرح سؤالاتی درباره ی اهل کتاب و آوردن تعابیر گوناگونی که از آنان در قرآن یاد شده، به اختصار دورنمایی از آیاتی که به معرفی آنان پرداخته، می آوریم. سپس به تفسیر و تحلیل اجمالی بعضی از آیات و احیاناً نقل تاریخی و امور و موضوعاتی که روشن کننده ی مقصود آیات است، می پردازیم.

عمده ی مطالبی که باید درباره ی اهل کتاب بدانیم به شرح ذیل است:

- تعریفی از اهل کتاب یا اهل کتاب چه کسانی اند؟

- کتاب و پیشینه ی هر کدام؟

- شیوه ی برخورد قرآن با آنان یا چگونگی تعامل با آنها؟

- مشترکات اهل کتاب با مسلمانان (اسلام و ادیان دیگر)؛
- کفار که به اعتباری دو دسته اند، اهل کتاب و غیر آنان یا کفار حربی و ذمی، دیدگاه قرآن درباره‌ی هر کدام چیست؟
- موانع راهیابی آنان به دین اسلام؛
- مقایسه‌ی عهدین با قرآن؛
- حکایت قرآن از کتب اصیل آنها؛
- ادیان الهی و غیر الهی (بشری)؛
- حساب سران اهل کتاب با توده و عوام آنها جداست (اهل کتاب قاصر داریم و مقصر که حساب هر یک جداست)؛
- تحریفات کتب آسمانی به وسیله‌ی آنان؛
- معرفی اجمالی از کتب آنها؛
- تعداد آیات قرآن که درباره‌ی اهل کتاب است؛
- قرآن و روایات اسلامی با چه تعابیری از آنان یاد می‌کنند؟ (به نحو عموم، خصوص و اخص)؛
- نجاست یا طهارت اهل کتاب (مقصود از «نجس» در قرآن آیا نجاست ظاهری است یا باطنی؟)؛
- مباشرت و میهمانی یا رفت و آمد با اهل کتاب جایز است یا نه؟ در صورت جواز با چه قید و شرطی، و حدّ و اندازه‌ی آن چیست؟
- ازدواج با اهل کتاب؛ ازدواج دائم و موقت، ازدواج مرد مسلمان با زن کتابی و بالعکس چه حکمی دارد؟
- «نظر» به اهل کتاب؛
- توحید، نبوت و معاد از نظر آنان؛
- معابد و مناسک اهل کتاب؛
- تقسیم و درجه‌بندی قرآن از اهل کتاب؛
- آیا واژه‌ی «مشرک و مشرکین» به طور کلی شامل آنان نیز می‌شود یا این که باید تفصیل داد که بعضی از آیات درباره‌ی مشرکان خاص و بت پرستان است و در بعضی موارد عام است؟ مثلاً آیه‌ی «وإن أحد من المشرکین استجارک فأجره حتی یسمع کلام اللّٰه...»

(توبه، ۶/۹)، شامل اهل کتاب می شود یا نه؟ آیا این که یهود، «عزیز» را، پسر خدا می دانند و نصاری «مسیح» را، دلیل بر مشرک بودن آنها نیست؟

- فلسفه و حکم «جزیه» گرفتن از اهل کتاب چیست؟ آیا این حکم شامل همه‌ی آنان می شود یا بعضی از آنها چون کودکان و زنان استثنا شده اند؟ چرا در عصر حاضر و بعضی از زمان ها جزیه گرفته نمی شود؟ آیا بدون پرداخت جزیه باز هم احکام «ذمی» را دارند یا نه؟

- حکم اموال، نفوس آنها، غذاهایی که آماده کرده اند، ذبح حیوانات حلال گوشت، دخول در مسجد الحرام و سایر مساجد و... چیست؟

- حقوق اقلیت ها و از جمله اهل کتاب در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (اصل ۱۳ و ۱۴ قانون اساسی) چگونه است؟

تعابیر قرآنی از اهل کتاب

تعابیر قرآن از اهل کتاب دوگونه است:

۱. عنوان های عام؛ مانند:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا»، «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ»، «مَنْ أَهْلَ الْكِتَابِ»، «إِنَّ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ»، «الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» و «الَّذِينَ أوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ».

۲. عنوان های خاص؛ مانند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا»، «وَالَّذِينَ هَادُوا»، «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ»، «الْيَهُودَ» که مربوط به قوم یهود است. «النصارى» و «المجوس» که درباره‌ی مسیحیان و مجوسیان (دست کم زرتشتیان جزء مجوس محسوب می شوند) می باشد.

نتیجه ای که از مجموع آیات می توان گرفت چنین است که:

درباره‌ی یهود و نصاری به روشنی از آیات بر می آید که دارای «کتاب» اند؛ چرا که کتاب هر کدام (تورات و انجیل) را نام می برد؛ ولی در مورد مجوس به صراحت نمی توان از آیات استفاده کرد که دارای کتاب بوده اند؛ چون فقط یک بار در قرآن این واژه به اجمال به کار رفته؛ ولی همین قدر بر می آید که «مشرک» نیستند؛ چرا که مشرکان را در آیه ی «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (حج، ۱۷/۲۲) جدا آورده و «مجوس» در کنار یهود و نصاری

مطرح شده. گرچه بعضی هم گفته‌اند «والذین أشركوا» شامل مجوس هم می‌شود، پس آنها مشرکند.

ناگفته نماند که درباره‌ی «مجوس» روایاتی داریم که آنها دارای کتاب و پیامبری بوده‌اند که در جای خودش مطرح می‌کنیم.

اما تعبیر به «اهل ذمه یا ذمی» ظاهراً در قرآن به کار نرفته؛ ولی دو بار کلمه‌ی «ذمه» در قرآن (توبه/ ۸ و ۱۰) به کار رفته که به معنی عهد و پیمان است (عهد و پیمانی که وفای به آن لازم است) و هر دو درباره‌ی مشرکان پیمان شکن است که آنان در صورت غلبه هیچ‌گونه رعایت خویشاوندی و پیمان نمی‌کنند.

خلاصه، واژه‌ی ذمه در قرآن ربطی به اهل ذمه یا اهل کتاب ندارد. در واقع تعبیر به «ذمی» واژه و اصطلاح فقهی است.

ذمه از نظر فقهی تعهدی است که کفار غیر حربی با امام مسلمین با شرایط خاصی می‌بندند. از جمله شرایط این است که آنها با زنان مسلمان ازدواج نکنند، منکرات اسلام را اظهار نکرده و جاسوسی علیه مسلمانان نکنند. آنها با این پیمان در تعهد و ذمه‌ی اسلام قرار می‌گیرند و مبلغی به عنوان جزیه می‌پردازند (و گاه بنابر مصالحی گرفته نمی‌شود) در عوض به صورت زندگی مسالمت‌آمیز همراه با امنیت و امان در کنار مسلمان بسر می‌برند.

دورنمایی از آیات

آیاتی که درباره‌ی اهل کتاب نازل شده، با محتواهای گوناگون مشاهده می‌شود؛ گاه در مقام معرفی اجمالی آنهاست و گاه از آنان انتقاد می‌کند و زمانی از درخواست‌های ناروا و غیر منطقی، بهانه‌جویی آنان، نحوه‌ی برخورد و تعامل مسلمانان با آنها، مشترکاتی که با مسلمین دارند، افکار و اعتقادات بی‌اساس و خرافات آنها، مجازات و عاقبت بد آنان، گروه‌های مختلف آنها و بیان نعمت‌های گوناگون خداوند برایشان، پیامبران و کتب آنان و... سخن می‌گوید.

ما در این نوشتار به اختصار دورنمایی از پاره‌ای از این آیات را می‌آوریم:

- بیان نعمت‌ها و امتنان خداوند بر آنها. (بقره/ ۴۰)

- پوشاندن و کتمان حق. (بقره/ ۴۲)

- آنها نیز مأمور به اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات و... هستند. (بقره/۴۳؛ بینه/۵)
- دعوت و خواندن مردم به «بر» (نیکی) و فراموش کردن خودشان. (بقره/۴۴)
- گروهی از اهل کتاب (بنی اسرائیل) عالمانه پس از شنیدن «کلام اللّٰه» به تحریف آن می‌پردازند. (بقره/۷۵)
- گروهی از آنان «امّی» و بی‌سوادند و گروهی دین تراشی می‌کنند و سپس به خدا می‌بندند. (بقره/۷۸-۷۹)
- اشاره به برخی از پیمان‌هایی که با بنی اسرائیل بسته شده و پیمان شکنی اکثر آنها. (بقره/۸۳-۸۴)
- تبعیض بین احکام الهی (ایمان و عمل به بعضی از کتاب و احکام و قوانین که موافق منافع خودشان می‌دانند و سرپیچی از برخی دیگر). (بقره/۸۵)
- دل‌بستگی شدید آنان به زندگانی دنیوی. (بقره/۹۶)
- دشمنی با ملائکه بویژه جبرئیل و میکائیل و رسولان الهی. (بقره/۹۷-۹۸)
- پیروی از القاءات شیطانی. (بقره/۱۰۲)
- ناخشنودی آنان از «نزول خیر» بر مسلمانان. (بقره/۱۰۵)
- آرزوی بسیاری از آنان به «بازگشت مؤمنان به کفر». (بقره/۱۰۹)
- ادعاهای واهی و بی‌اساس داشتن (چون بهشت را درست از آن خود دانستن!) (بقره/۱۱۱)
- بی‌پایه خواندن اهل کتاب یکدیگر را (نفی یهود نصاری و نصاری یهود را). (بقره/۱۱۳)
- یهود و نصاری به هیچ وجه از اسلام و مسلمین راضی نمی‌شوند- دست از شیطنت و فعالیت خود بر نمی‌دارند- مگر از آنان پیروی کنید. (بقره/۱۲۰)
- بی‌منطقی آنان و تسلیم نشدن در مقابل آیات مختلف الهی. (بقره/۱۴۵)
- شناخت کامل آنان (بویژه یهود) از آخرین پیامبر الهی و کتمان حق. (بقره/۱۴۶)
- اختلاف و مخالفت آنان پس از اتمام حجّت و آگاهی از حق. (آل عمران/۱۹)
- بهره‌ی کمی از کتاب داشتن. (آل عمران/۲۳)
- دعوت اهل کتاب به «وحدت کلمه» و اشاره به مشترکات ادیان در اصول چون پرستش اللّٰه و عبودیت و شرک نورزیدن. (آل عمران/۶۴)

(آل عمران/ ۷۲)

- توطئه‌ی گروهی از آنان به این که ابتدای روز ایمان بیاورید و در پایان آن برگردید.

- برخی از آنان انسان‌های «امین» نیستند (قابل اعتماد در امور مالی و اقتصادی نیستند). (آل عمران/ ۷۵)

- اطاعت مؤمنان از گروهی از آنها به کفر می‌کشاند. (آل عمران/ ۱۰۰)

- برخی از اهل کتاب مؤمن و بسیاری از آنها فاسقند. (آل عمران/ ۱۱۰)

- اهل کتاب همه در یک سطح و برابر نیستند. گروهی از آنان آیات الهی را شبانگهان تلاوت می‌کنند و اهل سجودند؛ ایمان به الله و روز قیامت دارند؛ آمر به معروف و ناهی از منکرند؛ در خیرات پیشی می‌گیرند و از صالحان هستند. (آل عمران/ ۱۱۳-۱۱۴)

- گروهی از اهل کتاب علاوه بر ایمان به خدا به کتب آسمانی از جمله قرآن نیز ایمان دارند. (آل عمران/ ۱۹۹)

- دستور و وصیت (الهی) مشترک به اهل کتاب و مسلمین «تقوای الهی» است. (نساء/ ۱۳۱)

- درخواست اهل کتاب از رسول خدا (ص) برای نازل کردن کتابی از آسمان و از موسی (ع) نشان دادن خداوند به صورت آشکار! (نساء/ ۱۵۳)

- مسیحیان اهل کتاب قائل به «ثلیث» (اب، ابن و روح القدس) می‌باشند و حضرت مسیح را پسر خدا می‌دانند. (نساء/ ۱۷۱)

- برخی از اعمال ناشایست یهودیان عبارتست از: ظلم؛ مانع از سبیل الله شدن؛ گرفتن ربا و خوردن مال مردم به باطل. (نساء/ ۱۶۰-۱۶۱)

- طعام [غیر از گوشت‌ها مانند حبوبات و گندم و جو] اهل کتاب برای مسلمانان و طعام مسلمانان برای آنان حلال است. (مائده/ ۵)

- از جمله ادعاهای واهی یهود و نصاری این است که خود را «پسران» و «دوستان» خدا می‌دانند. (مائده/ ۱۸)

- حکم قصاص مشترک بین تورات و دین اسلام می‌باشد. (مائده/ ۴۴-۴۵)

- مؤمنان، یهود و نصاری را به دوستی نگیرند یا سرپرست خود قرار ندهند. (مائده/ ۵۱ و ۵۷)

- اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه گیرند از گناهانشان چشم پوشی می شود.
(مائده/۶۵)

- تا زمانی که اهل کتاب به تورات و انجیل و قرآن [کتاب آسمانی] عمل نکنند بی ارزش و بی پایه اند. (مائده/۶۸)

- کسانی که حضرت مسیح را «الله» می پندارند کافرند. (مائده/۷۲)

- با آن دسته از اهل کتاب که ایمان به خدا و قیامت نمی آورند و حرام الهی را حرام نمی دانند و به دین حق نمی گروند، کارزار شود تا این که با حالت ذلت و تواضع [تسلیم در برابر تصمیم امام المسلمین] جزیه پردازند. (توبه/۲۹)

- یهود، عزیز را و نصاری مسیح را پسر خدا می پندارند. (توبه/۳۰)

- جدال (و گفت و گوی) احسن با اهل کتاب به جز ستمگران آنها و تأکید روی مشترکات (شیوهی گفت و گو با اهل کتاب). (عنکبوت/۴۶)

- گروهی از اهل کتاب به قرآن ایمان می آورند. (عنکبوت/۴۷)

- اهل کتاب در کنار مشرکان. (بینه/۱)

- جایگاه اهل کتاب و مشرکان آتش جهنم است و آنان بدترین مخلوقاتند. (بینه/۶)

- یهودیان می گفتند: دست خدا بسته است «یدالله مغلوله»! (مائده/۶۴)

- هرگاه یهودیان آتش جنگ را شعله ور می ساختند خداوند آن را خاموش می ساخت. (مائده/۶۴)

- یهودیان به فسادکاری می کوشیدند. (مائده/۶۴)

- یهود و مشرکان، دشمن ترین مردم نسبت به مسلمانند ولی نصاری با محبت ترند.

چون در میان اینان افرادی عالم و تارک دنیا وجود دارد و متکبر نیستند. (مائده/۸۲)

- جاسوسی یهودیان و اهل تحریف بودن آنها. (مائده/۴۱)

اهل کتاب همه یکسان نیستند

قرآن هیچ گاه پیروان مذاهب دیگر و مخالفان دین حق (اسلام) را به یک چشم نمی نگرد. سهم اقلیت های درستکار و با ایمان را که در میان یک اکثریت گمراه بسر می برند فراموش نمی کند.

در آیه ی ۱۹۹، سوره ی آل عمران، پس از آن که از بسیاری از اهل کتاب که به



خاطر کتمان آیات خداوند و پیمان شکنی و طغیان و سرکشی آنها در آیات پیش از آن سرزنش می کند، سخن از اقلیتی به میان می آورد که دعوت پیامبر را اجابت کردند و برای آنها چند صفت ممتاز بیان می کند.

وإن من أهل الكتاب لمن يؤمن بالله وما أنزل إليكم وما أنزل إليهم خاشعين لله لا يشترون بآيات الله ثمنا قليلا أولئك لهم أجرهم عند ربهم إن الله سريع الحساب. (آل عمران، ۳/ ۱۹۹)؛ بعضی از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا، قرآن و کتب آسمانی پیشین ایمان دارند، در برابر خدا خاشعند و آیات الهی را به بهای ناچیز نمی فروشند. هم چنین در آیات ۱۱۳ تا ۱۱۵ آل عمران، از گروهی (یهودی و نصاری) که در برابر حق گردن نهاده اند، در برابر اکثریت آنها که عملکرد زشت و فاسد داشته اند به نیکی یاد می کند.

ليسوا سواء من أهل الكتاب أمة قائمة يتلون آيات الله آناء الليل وهم يسجدون. يؤمنون بالله واليوم الآخر ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويسارعون في الخيرات وأولئك من الصالحين. و ما يفعلوا من خير فلن يكفروه والله عليم بالمتقين. (آل عمران / ۱۱۳ - ۱۱۵)، اهل کتاب همه یکسان نیستند (در برابر افراد تبه کار)، کسانی در میان آنها یافت می شوند که (به حق و ایمان) قیام می کنند و پیوسته در دل شب آیات خدا را تلاوت می کنند و در برابر عظمت پروردگار به سجده می افتند. به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و به وظیفه ی امر به معروف و نهی از منکر قیام می کنند و در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت می گیرند و آنها از صالحانند. و آن چه از اعمال نیک انجام می دهند هرگز کفران نخواهد شد (و پاداش شایسته می بینند) و خدا از پرهیزگاران آگاه است. پس از آن در آیات (نساء / ۱۶۰ و ۱۶۱) یادآور می شود که، چون یهودیان به خاطر برخی اعمال ناشایست از قسمتی از «طبیات» الهی محروم شدند، در آیه ی بعد گروهی از آنها که دارای ویژگی های زیرند حسابشان را از دیگران جدا می کند: لکن الراسخون فی العلم منهم و المؤمنون یؤمنون بما أنزل إلیک و ما أنزل من قبلک و المقیمین الصلوة و المؤمنون الزکاة و المؤمنون بالله و الیوم الآخر أولئک سنؤتیهم أجراً عظیماً، (نساء، ۴/ ۱۶۲)، گروهی از آنها (یهود) که در علم و دانش راسخند و به آنچه که بر پیامبر و انبیای پیشین نازل شد، ایمان دارند و به پادارنده ی نماز و اهل زکاتند و ایمان به خدا و قیامت دارند، اینان پاداش بزرگی در انتظار آنهاست.

این مطلب (عدم یکسانی اهل کتاب) حتی در میان یک گروه از آنها نیز مشاهده

می شود که همه در یک سطح نیستند و حساب هر طبقه از طبقه دیگر جداست؛ در آیات (بقره/ ۷۵-۷۹) می توان این برداشت را داشت که بنی اسرائیل به چند گروه تقسیم می شوند؛ یک گروه عالمانه دست به تحریف می زنند، گروهی جزئی عوام و امیون هستند و طایفه ای که دین سازی می کنند و....

به هر صورت روش قرآن این است که هر کس کار خوب انجام دهد-خواه مسلمان یا کافر، موافق یا مخالف، جزء اکثریت یا اقلیت، از این نژاد... حسابش از بدان جداست؛ لذا در جاهای مختلف با یک «الاً» افراد قلیل نسبت به جمعیت کثیر را از وعده ی عذاب و سرزنش خویش، جدا می سازد.

افکار و اعتقادات پوچ و بی اساس آنها

اهل کتاب-جز عده ای محدود- برای خود امتیازاتی قائل بودند که کم کم جزئی اعتقادات آنها در آمده بود. قرآن پاره ای از آنها را یاد می کند که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم.

از جمله، معتقد بودند، ارتباط خاصی با پروردگار دارند تا آنجا که خود را «فرزندان خدا» می نامیدند!

در سوره ی مائده، آیه ی ۱۸، از زبان یهود و نصاری نقل می کند: نحن أبناء الله و أحبائه، (ما فرزندان خدا و دوستان خاص او هستیم)، لذا یک نوع مصونیت در برابر مجازات الهی برای خود قائل بودند و می گفتند: گناهکاران ما نیز در قیامت جز چند روزی کیفر نخواهند دید: قالوا لن تمسنا النار إلا أياما معدودات. (آل عمران، ۲۴/۳)

حتی این امتیازات دروغین و ساختگی را به خدا نسبت می دادند و تدریجاً جزء عقاید آنها گردید، تا جایی که در مخالفت با احکام خدا و قانون شکنی سخت بی باک و جسور بودند.^۱

بهشت مال ماست!

از ادعاهای بی اساس و موهوم دیگر آنان این بوده که می گفتند: جز ما کسی داخل بهشت نمی شود، گویا بهشت را «ملک طلق» خود می دانستند: وقالوا لن يدخل الجنة إلا من كان هوداً أو نصاری، تلك أمانيهم قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین، (بقره، ۲

افسانه‌ی صلیب

از جمله اعتقادات مسیحیان مسأله‌ی به دار آویخته شدن مسیح (ع) است و این که او کشته شده. این مطلب در اناجیل چهارگانه (متی، لوقا، مرقس و یوحنا) به طور مشروح بیان گردیده، ولی قرآن این ادعا را بی اساس دانسته می‌فرماید: وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم وإن الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم إلا اتباع الظن وما قتلوه يقينا. بل رفعه الله إليه وكان الله عزيزاً حكيماً. (نساء، ۴/۱۵۷-۱۵۸)

قرآن تأکید دارد که مسیح به دار آویخته نشده است. و این شاید بدین جهت باشد که عقیده‌ی خرافی مسیحیان در مورد مسیح (ع) (که وی آمده تا گناهان بشر را باز خرید کند) زیر سؤال ببرد؛ چون مسأله‌ی کشته شدن حضرت عیسی (ع) از مسائل زیربنایی آیین آنهاست. آنها وی را به عنوان پیامبری که برای هدایت و تربیت و ارشاد خلق آمده باشد نمی‌دانند، بلکه او را «فرزند خدا» و «یکی از خدایان سه‌گانه» می‌دانند که هدف اصلی از آمدنش به این جهان فدا شدن و باز خرید گناهان بشر بوده است. گویند: او آمده تا قربانی گناهان ما شود تا گناهان بشر را بشوید و جهانیان را از مجازات نجات دهد این جاست که راه نجات خویش را منحصرأ در اعتقاد به این موضوع می‌دانند!

به همین دلیل گاهی مسیحیت را مذهب «نجات» یا «فداء» می‌نامند و مسیح را «ناجی» یا «فادی» لقب می‌دهند؛ لذا قرآن هم شدیداً مسأله‌ی کشته شدن مسیح را نفی می‌کند تا آنها را از عقیده‌ی خرافی «فداء» باز دارد و نجات را در گرو اعمال خویش ببینند نه در پناه بردن به «صلیب».^۲

تثلیث و این که مسیح حقیقتاً پسر خداست

یکی دیگر از اعتقادات موهوم آنها مسأله‌ی تثلیث و سه‌گانه‌پرستی است. قرآن از این موضوع انتقاد می‌کند و چنین می‌فرماید:

يا أهل الكتاب لاتغفلوا فی دینکم و لاتقولوا علی الله إلا الحق إنما المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته ألقاها إلى مریم و روح منه فآمنوا بالله و رسله و لاتقولوا ثلاثة انتهوا خیرا لکم إنما الله إله واحد سبحانه أن یكون له ولد له ما فی السموات و ما فی الأرض و کفی بالله وکیلا. (نساء/۱۷۱)

ابتدا می فرماید: ای اهل کتاب در دیتان غلو و زیاده روی نکنید، سپس می افزاید: درباره ی خدا جز حق نگوئید و اگر می بینید که عیسی (ع) پدر نداشت بدین معنی نیست که او فرزند خدا بوده بلکه فقط فرزند مریم است و مانند سایر افراد انسان دوران جنینی داشته و در آغوش مادر پرورش یافته. به هر صورت وقتی تمام صفات بشری در او هست چگونه ممکن است خداوندی ازلی و ابدی باشد در حالی که محکوم قوانین طبیعت و تغییرات جهان ماده است.

خدایی که مالک آنچه در آسمان ها و زمین است و همگی مخلوق اویند و او خالق آنهاست و مسیح نیز یکی از مخلوقات او است. اکنون خدایی که هیچ مثل و مانند ندارد؛ نه در ذات، نه در صفات و نه فعل چگونه ممکن است نیاز به فرزند و عیال و غیره داشته باشد. در ضمن مسیحیان حقیقتاً مسیح را «ابن الله» می دانند و عجیب این که معتقدند در عین تثلیث، خدا یگانه است. ناگفته نماند، در انجیل های فعلی اشاره ای به مسأله ی تثلیث نشده، لذا ریشه ی آن را در اناجیل مخفی می دانند. بعضی از مورخان معتقدند این مسأله از حدود قرن سوم به بعد در میان آنها آشکار گشت و این بدعتی بود که بر اثر غلو از یک سو و آمیزش مسیحیان با اقوام دیگر از سوی دیگر، در مسیحیت واقعی وارد شد. بعضی احتمال می دهند که اصولاً «تثلیث نصاری» از «تالوت هندی» (سه گانه پرستی هندوها یعنی خدایان سه گانه برهما، فیشنو و سیفا) گرفته شده است. ۳

برتری جویی نژادی یهودیان

یکی دیگر از امتیازات موهومی که یهود برای خود قائل بودند موضوع نژاد پرستی است. روحیه ی تبعیض نژادی که سرچشمه ی بدبختی های فراوان شده، از دیر باز در یهود بوده و هنوز نیز ادامه دارد. آنها نه تنها در این جهان برای خود برتری قائلند بلکه معتقدند این برتری نژادی در آن جهان - آخرت - نیز به کمک آنها می شتابد و گنهکارانشان بر خلاف افراد دیگر تنها مجازات کوتاه مدت خواهند دید: *وقالوا لن تمسنا النار إلا أياما معدودات*، و همین پندارهای غلط، آنها را آلوده ی انواع جنایات و سیه روزی ها کرده است.

اگر بنا شود نژاد پرستان دنیا را درجه بندی کنیم بی شک یهود در رده های بالا قرار

خواهند گرفت چرا که تمام جنایاتی که برای تشکیل کشوری مستقل به نام «اسرائیل» انجام دادند و می دهند همه ریشه در مسأله نژادپرستی دارد. آنها حتی آیین موسی (ع) را در نژاد خود منحصر می دانند و اگر کسی غیر از نژاد یهود بخواهد این آیین را بپذیرد برایشان خوش آیند نیست؛ لذا در میان اقوام دیگر تبلیغ و دعوت به سوی آیین خود نمی کنند! . به هر صورت قرآن و اسلام با این مسأله (نژادپرستی) - که شعبه ای از شرک است - شدیداً مبارزه کرده و می کند و انسان ها را از یک پدر و مادر می داند و برتری و امتیازشان را تنها به پرهیزگاری می داند: **إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ** ^۴

دلیل و احکام جزیه

کفار به یک اعتبار به حربی و ذمی تقسیم می شوند. کفار حربی کسانی هستند که با مسلمانان سر جنگ دارند و حاضر نیستند به عنوان یک اقلیت در کنار اکثریت مسلمان زندگی مسالمت آمیز داشته باشند. کفار ذمی هم همان اهل کتاب هستند که با پرداختن جزیه و پذیرش شرایط آن می توانند در کنار مسلمین روابط حسنه و زندگی مسالمت آمیز داشته باشند. با اهل کتاب می توان پیمان هایی بست که از جمله مسأله ی «عقد الذمه» یا پیمان ذمه است که به وسیله امام مسلمین؛ یعنی امام معصوم یا عادل، نائب امام، مجتهد عادل و ولی فقیه بسته می شود حتی گاه در صورت ضرورت به وسیله ی سلطان جائر نیز منعقد می شود. این پیمان می تواند به خلاف سایر پیمانها به صورت دائمی باشد تا آنها به صورت همزیستی مسالمت آمیز در کنار مسلمین، جان و مال و ناموس آنها به طور نامحدود در امان باشد. دلیل آن آیه ای است که می فرماید:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ، (توبه، ۲۹ / ۹)

به طور خلاصه در این آیه می فرماید: با اهل کتابی که دارای چهار ویژگی ذیل هستند مقاتله کنید تا زمانی که جزیه دهند.

۱. ایمان به الله ندارند.
۲. اعتقاد به معاد ندارند.
۳. حلال خدا را حلال نمی دانند و حرام او را نیز حرام نمی دانند.
۴. دین حق (اسلام) را نمی پذیرند.

بعد از دستور جنگ با کسانی که این چند ویژگی دارند، کسانی که جزیه می پردازند استثناء می کند آنها «عن ید و هم صاغرون». واژه ی «جزیه» که از ماده ی «جزاء» است بدین جهت گرفته می شود تا مسلمانان -والی مسلمین- متعهد شوند کسی مزاحم آنها نشود؛ البته به شرطی که مخالفت با شرایط عقد ذمه، نکنند.

اما در مورد دو تعبیر «عن ید و هم صاغرون»، تفسیرهای متفاوتی شده که تفسیر صحیح تر و مناسب با روح اسلام این به نظر می رسد که آنها جزیه را با دست خودشان -مُنقاداً- با حالت تسلیم و التزام به حکم جزیه، پرداخت کنند.^۵

از این آیه می توان استفاده کرد که اهل کتاب حد وسط مسلمین و مشرکان قرار دارند. از آن جهت که پیرو یک دین آسمانی هستند با مسلمانان شباهت دارند و از جهتی که ایمان آنها آمیخته به خرافات و مطالب بی اساس است؛ مثل اینکه غزیر مسیح را پسر خدا می دانند، شبیه مشرکانند؛ لذا در صورت این که حاضر شوند به عنوان یک اقلیت سالم مذهبی با مسلمانان زندگی خوبی داشته باشند، با شرایط «ذمه» می توانند چنین پیمانی با مسلمین داشته باشند.

البته درباره ی جزیه و نحوه ی پرداخت آن احکامی در کتب فقهی به تفصیل آمده است.

پاره ای از کیفرهای اهل کتاب

هنگامی که آیات قرآن را مطالعه می کنیم به آیاتی بر می خوریم که از مجازات و کیفر اهل کتاب بویژه قوم یهود سخن می گوید. در یک جا به طور اجمال اشاره به تحریم های الهی نسبت به یهود شده و می فرماید:

و علی الذین هادوا حرمتنا ما قصصنا علیک من قبل و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون (نحل، ۱۶/۱۸۸)

در جای دیگر موارد تحریم شده را نام می برد، از جمله در این آیات:

و علی الذین هادوا حرمتنا کل ذی ظفر و من البقر و الغنم حرمتنا علیهم شحومهما إلا ما حملت ظهورهما أو الحواویا أو ما اختلط بعظم ذلک جزیناهم بیغیهم و إننا لصادقون. (انعام، ۱۴۶/۶)

یعنی، و ما یهودیان در حیوان ناخن دار [که سم یکپارچه دارند] را حرام کردیم؛ و

از گاو و گوسفند، پیه و چربیشان را بر آنان تحریم کردیم؛ مگر چربی‌هایی که بر پشت آنها قرار دارد، و یا در دو طرف پهلوها و یا آنها که با استخوان آمیخته است؛ این را به خاطر ستمی که می‌کردند به آنها کیفر دادیم و ما راست می‌گوییم.

یا در جای دیگر می‌فرماید: **فبظلم من الذین هادوا حرّمنا علیهم طیّبات أحلت لهم وبصدهم عن سبیل اللّٰه کثیراً. وأخذهم الریوا وقد نهوا عنه وأکلهم أموال الناس بالباطل وأعدنا للکافرین منهم عذاباً ألیماً (نساء، ۴/۱۶۰-۱۶۱)** یعنی؛ برخی از طیّبات و چیزهای پاکیزه را که بر آنها حلال بود حرام شد.

یا در مورد محدودیت آنها برای ماهی‌گیری در روز شنبه - که هم جنبه امتحان آنها داشته و هم جنبه مجازات - چنین می‌فرماید:

ولقد علمتم الذّٰین اعتدوا منکم فی السبّت فقلنا لهم کونوا قرده خاسئین. فجعلناها نکالا لما بین یدیهما و ما خلفها و موعظة للمتّقین. (بقره/۶۵-۶۶)

یا سرگردانی چهل ساله آنها در بیابان و محرومیت از سرزمین مقدس (مائده/ ۲۶) و یا....

خلاصه: با دقت در این آیات و مشابه آنها در می‌یابیم که تمامی این تحریم‌ها و محرومیت‌ها که برای اهل کتاب بویژه قوم بنی اسرائیل و یهود ذکر شده، آن هم محدودیت‌هایی که در دین اسلام وجود نداشته و ندارد، جنبه‌ی مجازات و کیفری دارد؛ زیرا در تنگنا قرار گرفتن آنها بخاطر بازتاب عملکرد بد خودشان بوده حال ما به خاطر ستم آنها بوده یا به جهت بازداری مردم از راه‌یابی به راه و دین حق یا رباخواری و خوردن بی‌جهت اموال مردم یا زیر پا نهادن پیمان‌هایی که با خدا بسته بودند یا... که در واقع به نحوی همه‌ی اینها ظلم و ستم به خودشان بوده، چنان که فرمود: **ولکن کانوا أنفسهم یظلمون.**

نصاری

این واژه بارها در قرآن تکرار شده و جمع «نصرانی» است و به پیروان مسیح (ع) گفته می‌شود. درباره‌ی نامگذاری آنها به این اسم احتمالاتی وجود دارد.

۱. چون عیسی (ع) در شهر «ناصره» پرورش یافته است.
۲. از نام قریه‌ای به اسم «نصران» گرفته شده که نصاری به آن علاقه‌ی خاصی

داشته‌اند.

۳. به خاطر یاران و یاوران (ناصران)؛ چون مسیح(ع) از آنها یاری طلبید، گروهی دعوت او را لیبیک گفتند. شاید این احتمال می‌تواند آیه‌ی (صف/۱۴) باشد: قال عیسی ابن مریم للحواریین من أنصاری إلی اللّٰه قال الحواریون نحن أنصار اللّٰه. واژه‌ی «مسیح» هم به معنای تدهین شده (تدهین با روغنی که به نحو خاصی تهیه شده) می‌باشد. نام «عیسی» نیز مشتق از «یسوع» به معنای نجات دهنده است. کتاب مقدس آنها مشتمل بر دو بخش است. بخش نخست به نام «عهد عتیق» متضمن تورات (به معنای اخص. اسفار پنج‌گانه) و صحف انبیای بنی اسرائیل که مورد قبول یهود نیز هست و بخش دوم به اسم «عهد جدید» مشتمل بر چهار انجیل مورد قبول اغلب کلیساها می‌باشد.

انجیل (Evangile) مشتق از کلمه‌ی یونانی به معنای بشارت (مژده) است و نام کتابی است که بر عیسی(ع) نازل شده است. کلیسا برای اینکه دامنه‌ی اختلافات را کوتاه کند از میان حدود هشتاد انجیل فقط چهار تا را پذیرفت که عبارتند از: «انجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا» (هر کدام به نام یکی از شاگردان و حواریان حضرت عیسی(ع) است جز انجیل مرقس و یوحنا که هر دو به وسیله‌ی یک نفر جمع‌آوری شده که نامش یوحنا، و مرقس لقب اوست).

قرآن هر جا از کتاب حضرت عیسی(ع) یاد می‌کند، «انجیل» را به صورت مفرد می‌آورد و نزولش را از طرف خدا معرفی می‌کند؛ پس اناجیلی (جمع انجیل) که میان مسیحیان متداول است کتب الهی و آسمانی نیستند، همان‌طور که خود آنان نیز منکر آن نیستند و دست‌نوشته‌ی شاگردان یا شاگرد شاگردان آن حضرت می‌دانند که مدت‌ها بعد از وی نوشته شده، گرچه ادعا دارند که شاگردان وی آن اناجیل را با الهام الهی نوشته‌اند.

مجوس

مجوس معرب واژه «مگوش» می‌باشد. در «اوستا» یک جا «مگاو» به معنی نوکر و چاکر و در زبان پهلوی «مگوسیا» و در ادبیات فارسی «مغ» تلفظ گردیده است. مجوس از جمله فرقه‌هایی است که معتقد به دوگانه پرستی‌اند مانند مانویّه. آنها قائل به دوگانگی نور و ظلمتند و «نور» را ازلی و «ظلمت» را حادث می‌دانند.

وجود وجوه مشترک در آیین مجوس و زرتشتی موجب شده که آیین اصلاح یافته‌ی زردشتی همان کیش مجوس شناخته شود. به همین جهت بعدها بیشتر مورخان اسلامی و مؤلفان ملل و نحل، مغان و زرتشتیان را پیرو یک عقیده پنداشته‌اند. اسلام هم بین مجوس‌ها و زردشتیان فرقی قائل نشده و معامله‌ی با آنها را در حکم معامله با اهل کتاب قرار داده است. نویسندگان و مورخان اسلامی نیز غالباً مغان و گبران را با هم مخلوط کرده‌اند. در قرآن کریم مجوس‌ها در ردیف اهل کتاب قرار گرفته‌اند. (که آیه‌ی آن را جلوتر آوردیم و باز ذکر می‌کنیم).^۶

واژه‌ی مجوس، برخلاف دو واژه‌ی یهود و نصاری فقط یک بار در قرآن به کار رفته است. بدون این که از اعتقادات و کتابشان نامی برده شود، به طور اجمال و سر بسته از آنها یاد می‌کند؛ لذا از نظر اهل کتاب بودن، مورد تردید قرار گرفته است.

از طرفی چون آنها در برابر مشرکان و در ردیف ادیان آسمانی قرار گرفته‌اند چنین استفاده می‌شود که آنها چه بسا دارای دین و پیامبر و کتابی بوده‌اند: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصَلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** (حج، ۲۲/۱۷)

در ضمن در مورد صابئین - که در چند جای قرآن از آنان سخن به میان آمده - نیز آیات به طور صریح از آنها یاد نمی‌کند بلکه همین قدر روشن است که آنها پیرو بعضی از مذاهب آسمانی بوده‌اند (گرچه بعضی از آنها بعداً به انحراف کشیده شده‌اند) بویژه این که در آیه میان طایفه‌ی یهود و نصاری قرار گرفته‌اند.

امروزه واژه‌ی «مجوس» به پیروان زردشت گفته می‌شود یا لاقلاً پیروان زردشت بخش مهمی از آنان را تشکیل می‌دهند، گرچه تاریخ خود زردشت در ابهام فرو رفته تا آنجا که بعضی ظهور آن را در قرن یازدهم پیش از میلاد دانسته‌اند و بعضی در قرن ششم یا هفتم! آنچه معروف است این می‌باشد که وی (زردشت) کتابی به نام «اوستا» داشته که در سلطه‌ی اسکندر بر ایران از بین رفته است و بعداً در زمان بعضی از پادشاهان ساسانی بازنویسی شده است.^۷

آنچه از عقاید آنها در دست داریم و امروزه بیش از همه شهرت دارد، مسأله‌ی اعتقاد آنها به دو مبدأ خیر و شر یا نور و ظلمت است. که خدای نیکی‌ها و نور را «هورا مزدا» و خدای شر و ظلمت را «هریمن» می‌دانند. به عناصر چهارگانه آب،

خاک، باد و آتش، بویژه آتش احترام بسیاری می گذارند، تا جایی که آنها را آتش پرست می خوانند و هر جا که هستند آتشکده ای نیز وجود دارد.

معابد اهل کتاب

در قرآن چند محل عبادت را نام می برد که عبارتند از:

صوامع، بیع، صلوات و مساجد؛ ولی مشخص نشده این عبادتگاه ها از آن کدام گروه از اهل کتاب یا غیر آنهاست: **و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا...** (حج/ ۴۰).

در تفسیر مجمع البیان اقوال مختلف و احیاناً ضد یکدیگر ذکر شده است. در تفسیر شبر چنین آمده: «صوامع» عبادتگاه راهبان، «بیع» کنیسه ی مسیحیان، «صلوات» کنیسه ی یهود و «مساجد» از آن مسلمانان است.

در تفسیر المیزان مرحوم علامه طباطبائی چنین می فرماید:

«صوامع» جمع صومعه است که نام معبدهایی است برای عبادت عابدان و زاهدان، که در بالای کوه ها و بیابان های دور دست ساخته می شود و معمولاً بنایی نوک تیز و مخروط بوده است.

واژه ی «بیع» جمع بیعه نام معبد یهود و نصاری (هر دو) است.

و کلمه ی «صلوات» جمع صلوة می باشد که به معنای مصلاّی یهود است؛ سپس می افزاید که بعضی از مفسران گفته اند: کلمه ی «صلوة» معرب (عربی شده) «صلوتا [صلوتا]ی عبرانی و به معنای مصلی است.

اما «مساجد» جمع مسجد نام معبد مسلمانان می باشد.

توطئه و زشت کاری های یهود^۸

از میان آیاتی که درباره ی اهل کتاب است، بخش بزرگی از آن ها درباره ی کارهای زشت و توطئه های یهودیان است. آیات فراوانی از عملکرد و عمل زشت آنان یاد می کند که ما در اینجا به بخشی از آن آیات می پردازیم.

وقالت طائفة من أهل الكتاب آمنوا بالذی أنزل علی الذین آمنوا وجه النهار واكفروا آخرة لعلمهم یرجعون. (آل عمران/ ۷۲) این آیه درباره ی یهودیان می فرماید: آنها برای متزلزل ساختن

ایمان مسلمانان از هر وسیله‌ای استفاده می‌کردند، از جمله نقشه‌های آنها این بوده که گروهی از آنها به یکدیگر می‌گفتند: بیایید به آنچه بر مسلمانان نازل شده در آغاز روز ایمان بیاوریم و در پایان روز برگردیم. (فاصله‌ی ایمان و کفر شما کوتاه باشد). این توطئه در افراد ضعیف النفس مسلماً اثر قابل ملاحظه‌ای خواهد داشت؛ بویژه این که این عده از میان دانشمندان یهود بودند که همه می‌دانستند آنها نسبت به کتب آسمانی و نشانه‌های آخرین پیامبر آشنایی کامل دارند. بهر صورت این ایمان و کفر که با فاصله‌ی کم صورت می‌گرفت لااقل پایه‌های اعتقاد تازه مسلمانان را متزلزل می‌ساخت؛ لذا امیدوار به این طرح خود بودند و جمله‌ی «لعلهم يرجعون» نشانه‌ی همین امیدواری آنهاست. سرانجام خداوند این نقشه‌ی پلید و مخفیانه‌ی آنها را فاش می‌ساخت تا درس عبرتی برای مؤمنان باشد و هم وسیله‌ی راهیابی مخالفان.

اختلاف بینداز و حکومت کن!

یکی دیگر از نقشه‌های تخریبی یهود طرح اختلاف افکنی بوده و هست. در صدر اسلام بازیگران آنها به فکر افتادند که آتش اختلاف و نفاق کهنه را دامن بزنند. آنها می‌خواستند جنگ‌های صد و بیست ساله‌ی «اوسیان» و «خزرجیان» را که در سایه‌ی ایمان و اسلام و برادری و برابری از بین رفته بود، تجدید کنند تا از این راه جنگ و نزاع داخلی در میان مسلمین راه افتد و از درون صدمه ببینند. این فتنه (و مانند آن) نیز با هوشیاری پیامبر از طریق وحی، با موعظه‌ی دو طرف نقش بر آب شد. آیه‌ی یا آنها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الكتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین (آل عمران/ ۱۰۰)، اشاره به همین موضوع دارد.

اعتراض به تغییر قبله

یکی دیگر از اذیت و آزارهای این قوم، اعتراضشان به قبله‌ی مسلمانان بود چه پیش از تغییر و چه بعد از آن. رسول خدا در تمام «سیزده سال» در مکه به سوی بیت المقدس نماز می‌گزارد. پس از مهاجرت نیز در مدینه به همان قبله‌ی یهودیان نماز می‌گزارد. این کار در واقع



یک نوع همکاری و نزدیک کردن دو آیین قدیم و جدید به یکدیگر بود؛ ولی پیشرفت روزافزون دین جدید نشان از این بود که سراسر شبه جزیره را فراگیرد و قدرت و آیین یهود را از بین خواهد ببرد. این بود که کارشکنی آنها آغاز گردید. از راه‌های مختلف، به آزار پیامبر و مسلمین می‌پرداختند؛ از جمله مسأله‌ی نماز گزاردن به سوی بیت المقدس. آنها بر سر زبان‌ها انداخته بودند که اگر محمد(ص) دین مستقل و جدیدی عرضه کرده که ناسخ آیین‌های گذشته می‌باشد چرا قبله مستقلی ندارد و بر قبله‌ی یهودیان نماز می‌گزارد؟

این موضوع برای پیامبر گران آمد؛ لذا نیمه شب‌ها از خانه بیرون می‌آمد و به آسمان می‌نگریست. در انتظار نزول وحی بود که آیه‌ی قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولينك قبلة ترضاها (بقره/۱۴۴)، نازل شد. سرانجام پس از گذشت حدود هفده ماه (یکسال و نیم) از هجرت و ورود حضرت محمد(ص) به مدینه، قبله‌ی مسلمانان در وسط نماز ظهر تغییر می‌یابد. آنها که کاری جز اذیت و متزلزل ساختن ایمان مسلمانان نداشتند پس از تغییر قبله نیز اعتراض می‌کردند: که چرا از قبله‌ی گذشته رو بر گرداندند یا عبادات گذشته‌ی مسلمین را زیر سؤال می‌بردند. حتی در دهان «سفیهان» (شاید مشرکان باشند) انداختند و منکر نسخ قبله شدند: سيقول السفهاء من الناس ما وليهم عن قبلتهم التي كانوا عليها (بقره/۱۴۳) و حال این که مشرق و مغرب از آن خداست و مهم اطاعت از فرمان الهی و عبودیت است. ناگفته نماند که انگیزه و علت تغییر قبله، غیر از اعتراض یهود، می‌تواند علت‌های دیگری نیز داشته باشد؛ از جمله جنبه‌ی امتحان داشتن؛ یعنی با تغییر قبله مؤمنان واقعی از غیر واقعی و مدعیان ایمان تمیز داده شوند و پیامبر و مؤمنان واقعی این افراد را خوب بشناسند؛ چرا که پیروی از فرمان دوم که در حالت نماز متوجه مسجد الحرام گردند، نشانه‌ی ایمان و اخلاص به آیین جدید بود و هر گونه سرپیچی و توقف نشانه‌ی دودلی و نفاق به شمار می‌رفت، چنان که خود قرآن می‌فرماید: وما جعلنا القبلة التي كنت عليها إلا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه وإن كانت لكبيرة إلا على الذين هدى الله. (بقره/۱۴۳)

آری یهود که کاری جز اذیت ندارد: لن يضرّوكم إلا أذى (آل عمران/۱۱۱)، و اهل جنگ هم نیستند: وإن يقاتلوكم يولّوكم الأدبار ثم لا ينصرون (آل عمران/۱۱۱) دست به چنین توطئه‌هایی می‌زنند.

تحریف حقایق و کتب آسمانی

از جمله کارهای زشت یهود که قرآن از آن یاد می کند مسأله ی تحریف حقایق و کتب آسمانی است که به دست جمعی از آنان صورت می گرفت: **ومن الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه، (نساء/۴۶)**

عوض این که بگویند «سمعنا و اطعنا» (شنیدیم و فرمانبرداریم) می گویند: **سمعنا و عصینا، (نساء/۴۶)** (ما شنیدیم و مخالفت کردیم!) و این به سخنان کسانی می ماند که به مسخره گویند: **از شما گفتن و از ما نشنیدن!**؛ لذا به دنبال آن آیه از زبان آنها می فرماید: **واسمع غیر مسمع، (نساء/۴۶)**، (بشنو که هرگز نشنوی).

این تحریفات گاه معنوی بوده که تفسیر برخلاف معنی واقعی می کردند و یا تحریف لفظی و گاه بخشی از آیات الهی را مخفی می ساختند؛ یعنی آنچه موافق میلشان بود آشکار و آنچه برخلاف آن بود کتمان می کردند، یا حق را با باطل می آمیختند یا تمامی بشارت هایی که قبل از ظهور اسلام می دادند پس از ظهور از یاد بردند و به دست فراموشی سپردند. همین طور از جمله کارهای یهودیان، پیمان شکنی، جلوگیری و منع از راه خدا، رباخواری (در حالی که از آن نهی شده بودند)، خوردن اموال مردم به ناحق و... می باشد که در آیات گوناگونی از آنها سخن می راند.

نهایت دشمنی یهود با اسلام و مسلمین (سرسخت ترین دشمنان)

پیامبر (ص) حدود سیزده سال در مکه با مشرکان مبارزه داشت. هنگامی که وارد مدینه شد علمای یهود با مشرکان همدست شده و به دشمنی با پیامبر پرداختند تا جایی که حاضر شدند انصاف و وجدان را فدای احساسات کنند و بگویند: **دین شما (کفار و مشرکان) بهتر از دین مسلمانان است.** و با هم پیمان بستند با آن حضرت بجنگند تا این که غزوه ی احزاب را بر پا کردند؛ لذا در قرآن می خوانیم، **دو گروه پیش قدم در دشمنی با مؤمنان اند، یهود و مشرکان: لتجدن أشدّ الناس عداوةً للذین ءامنوا الیهود و الذین أشركوا، (نساء/۸۲)**

علت دشمنی یهود با پیامبر

با این که پیامبر با ورودش به مدینه با یهود قرارداد «صلح» امضا کرد و پیامبر هم به عهد خویش وفادار بود؛ ولی این سؤال پیش می آید که چرا آن حضرت با آنان در افتاد و

آنها را از وطن آواره کرد یا کشت؟

از آیات به خوبی برمی آید یهود هر روز که می دیدند دین جدید و پیامبر قوی تر می شود و بر تعداد مسلمانان افزوده می گردد و از طرفی مشرکان روبه ضعفند، کم کم شروع به پیمان شکنی و نقض عهد کردند؛ لذا می بینیم پیش از جنگ بدر هیچ یک از یهود با پیامبر مخالفت نداشت؛ ولی وقتی جنگ بدر پیش آمد و سران قریش کشته یا اسیر شدند اولین طایفه ای که از آنها شروع به پیمان شکنی کرد طایفه ی «بنی قینقاع» بود و پس از جنگ احد طایفه ی «بنی نظیر» پیمان شکنی کردند و پس از غزوه ی احزاب نوبت به یهود «بنی قریظه» می رسد و سرانجام پس از صلح حدیبیه «یهود خیبر» عهد و پیمان را زیر پا می گذارند. ریشه ی این کارها به حسادت یهود برمی گردد که قرآن از آن پرده برمی دارد: **أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكَ عِزِّيمَا، (نساء/ ۵۴)** آنان نمی توانستند ببینند پیامبر خاتم از نسل اسماعیل باشد آن هم صاحب «ملک عظیم» چرا که آرزوی آنها این بود که پیامبر موعود و آخر الزمان از اولاد یعقوب (اسرائیل) باشد؛ ولی چنین نشد.

لذا آنها حاضر شدند بمیرند یا آواره شوند تا عزت و شوکت دین محمد(ص) را ببینند و همچنین پیوسته با خدا و دین اسلام مخالفت کنند که چرا این نعمت بزرگ نصیب فرزند اسماعیل شده و به او کتاب آسمانی و حکمت و ملک عظیم داده است؟

نجاست یا طهارت اهل کتاب

در بحث های فقهی در مورد پلیدی ها و نجاسات سخن های فراوانی گفته می شود که از جمله ی آنها کفارند. در قرآن یکبار در مورد مشرکان تعبیر به «نَجَسٌ» شده: یا **أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا... (توبه/ ۲۸)** که باید از چند جهت روشن شود که:

اولاً: آیا منظور از مشرکان فقط بت پرستان است یا هر گونه شرکی را شامل است که در این صورت دامان کفار حربی و اهل کتاب که در اعتقاداتشان دچار انحراف شده اند نیز می شود.

ثانیاً: واژه ی «نَجَسٌ» یعنی چه؛ چه تفسیری برای آن ذکر شده؟

ثالثاً: آنچه در روایات تحت عناوین نجاست کافر و نیم خورده‌ی آنها و مانند آن آمده^۹، آیا با این واژه «نَجَس» ارتباطی دارد یا نه؟

این که آیا به اهل کتاب هم مشرک می‌گویند تا داخل در حکم آیه شوند یا نه؟ می‌توان گفت: آری؛ چون بهر صورت هر کدام از یهود و نصاری و مجوس به نحوی مشرک محسوب می‌شوند که یهود و نصاری عزیز و مسیح را پسر خدا می‌دانند و مسیحیان قائل به تثلیث و مجوس قائل به دو گانه پرستی اند؛ گرچه نزول آیه مربوط به سال نهم هجری و در مورد مشرکان قریش آن زمان می‌باشد که آنها بعد از این سال حق ورود به مسجد الحرام ندارند.

اما واژه نَجَس: کلمه نَجَس به معنای قذارت و پلیدی می‌باشد که بر دو قسم است. یک قسم پلیدی حسی و ظاهری است و دیگری باطنی و معنوی.^{۱۰} به طور خلاصه: از نظر فقها و مفسران این بر می‌آید که عده‌ای از آنها کافر کتابی (ذمی) را نجس می‌شمارند و بعضی قائل به نجاست ظاهری نیستند؛ لذا در تصافح و دست دادن با آنها یا استفاده از غذای آنها (به غیر از ذبیحه و حیواناتی که باید ذبح شرعی شوند) اشکالی نمی‌بینند.^{۱۱}

مطلب سوم این است که آیا این واژه‌ی نجس ارتباطی با آنچه در روایات آمده دارد یا نه؟ علامه طباطبائی در ذیل آیه (توبه/۲۸) می‌فرماید: در آیه تعلیلی وجود دارد که می‌فرماید: چون مشرکان نجس هستند حق ورود به مسجد الحرام ندارند که ما از این در می‌یابیم یک نوع پلیدی برای مشرکان و نوعی طهارت نزاهت برای مسجد الحرام اعتبار کرده؛ ولی این اعتبار هر چه باشد ربطی به مسأله‌ی اجتناب از ملاقات کفار در صورت رطوبت ندارد.^{۱۲}

یعنی از آیه نمی‌توان پلیدی ظاهری (و این که پس از تماس دستمان با آنها دستها آب کشیده شود) استفاده کرد بلکه پلیدی معنوی استفاده می‌شود. به عبارت دیگر: چون نجس در زبان عرب تنها به معنای نجاست ظاهری استعمال نشده بلکه به پلیدی‌ها و دردهای باطنی نیز نجس گفته می‌شود؛ لذا با این آیه به تنهایی نمی‌توان نجاست ظاهری مشرکان را اثبات کرد.

درباره‌ی «ادیان الهی» چند مطلب دیگر مطرح است:

۱. ایده‌ی «وحدت ادیان»؛

۲. ازدواج با اهل کتاب؛

۳. غذا و طعام اهل کتاب اعم از حیوانات حلال گوشت که ذبح شرعی نشده‌اند و حبوبات و غلات و غیره؛

۴. شیوه‌ی برخورد و تعامل با اهل کتاب؛

ایده‌ی وحدت ادیان

جای تردید نیست که ادیان الهی که قرآن از آنها یاد می‌کند و همین‌طور انبیای الهی - چه صاحبان کتاب و شریعت مستقل چه غیر آن - همگی دنبال یک چیز بوده‌اند و آن دعوت همه انسانها به سوی خالق هستی و الله؛ و همچنین آنها دارای مشترکاتی بوده‌اند.

اگر منظور از وحدت ادیان این باشد که چارچوب کلی ادیان آسمانی یکی است و همه‌ی آنها یک اصول مشترکی دارند (مثل این که گفته می‌شود دین اسلام چارچوب اصلی آن را حضرت ابراهیم (ع) عرضه کرده: ملّة اَبِیْکُم اِبْرَاهِیْم) که این جای بحث نیست، چرا که همگان قبول دارند.

اما اگر منظور از آن این است که ادیانی که فعلاً مطرح هستند همه در یک سطح‌اند یا همه حقتند، این حرف درستی نیست؛ چرا که با توجه به مطالبی که در گذشته درباره‌ی اعتقادات اهل کتاب آوردیم، نمی‌شود که هم اسلام حق باشد و هم مسیحیت، هم اسلام و هم یهودیت. آیا توحید از نظر قرآن با عقیده‌ی به تثلیث از نظر اناجیل سازگاری دارد؟ اعتقاد به جسم بودن خدا یا عزیز و مسیح را خدا دانستن یا پسر او معرفی کردن، صدور صد با آیات قرآن مخالف است؛ چرا که خدا از نظر قرآن هیچ مثل و مانندی ندارد بلکه «صمد» است و بی‌نیاز: ولم یکن له کفواً احد. خدا خالق همه هستی است؛ خالق آسمانها و زمین و هر آنچه میان آن دو است؛ قدیر و مقتدر است که هیچ‌گونه نقص و ضعفی در او راه ندارد تا محتاج فرزند و غیر خودش باشد.

طبق این نظر وحدت ادیان بی‌معنی است؛ زیرا نتیجه‌ی آن این است که هم قرآن درست است که مثلاً می‌گوید: خدا یکی است و هم اناجیل که می‌گویند: خدا سه تاست و هم سخن تورات که می‌گوید: خدا در بهشت می‌خرامد و در اثر کشتی با یعقوب شکست خورد!؛ هم اسلام صدور صد حق است و هم ادیان دیگر؛ بدین جهت وحدت ادیان طبق این تفسیر صحیح نمی‌باشد.

طعام و ازدواج

در سوره‌ی مائده چنین می‌فرماید: **اليوم أحل لكم الطيبات وطعام الذين أوتوا الكتاب حل لكم وطعامكم حل لهم والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذين أوتوا الكتاب من قبلكم إذا أتيتموهن أجورهن محصنين غير مسافحين ولا متخذي أخدان ومن يكفر بالإيمان فقد حبط عمله وهو في الآخرة من الخاسرين.** (مائده، ۵/۵)

در این آیه از چند مطلب سخن می‌گوید از جمله:

۱. غذا و طعام؛ آیا این طعام اهل کتاب که برای مسلمانان حلال است شامل ذبیحه - که شرایط خاص دارد چون مسلمان بودن ذبح‌کننده و نام خدا بردن هنگام ذبح... هم می‌شود یا منظور فقط حبوبات مثل گندم است؟

۲. مسأله‌ی میهمانی کردن آنها و مهمان شدن.

۳. ازدواج با آنها؛ آیا ازدواج موقت را می‌گوید یا اعم از دائم و موقت؟

۴. هشدار مؤمنان از رابطه‌ی نامشروع داشتن و دوست پنهانی گرفتن.

به نظر اکثریت قاطع مفسران و فقهای شیعه مقصود از طعام الذین أوتوا الكتاب حل لكم، غیر از گوشت‌ها است. روایات متعددی از اهل بیت (ع) نیز رسیده که می‌گویند: منظور از «طعام» در آیه غیر از ذبیحه‌های آنهاست؛ مثلاً فرموده‌اند: حبوبات و میوه‌های آنهاست.

البته بیشتر مفسران و علمای اهل سنت بر این باورند که طعام در آیه، هر طعامی را شامل می‌شود - خواه گوشت حیواناتی باشد که به دست آنها ذبح شده یا غیر آن. (تفسیر نمونه ذیل آیه)

علامه طباطبائی (ره) در ذیل آیه می‌فرماید:

همان‌گونه که اهل لغت (چون لسان العرب و خلیل و ابن اثیر) گفته‌اند، طعام به معنای گندم و سایر حبوبات است. اهل حجاز وقتی طعام را بدون قید می‌آوردند منظورشان گندم است یا گفته شده در کلام فصیح عرب طعام فقط گندم است. بعلاوه این که، روایات، طعام در آیه‌ی شریفه را به معنای گندم و سایر حبوبات گرفته‌اند؛ بنابراین حلیت طعام آنها شامل آن غذاهایی که یا اصلاً تذکیه‌پذیر نیستند (مانند خوک) یا تزکیه‌پذیرند ولی آنها ذبح شرعی نکرده‌اند نمی‌شود؛ چون خداوند این محرمات را در چهار آیه‌ی سوره‌ی بقره/۱۷۳، مائده/۳، انعام/۱۴۵ و نحل/۱۱۵ رجس و

فسق و اثم می نامد.

این آیه در واقع ناظر به رفع محدودیت‌هایی است که سابقاً درباره‌ی معاشرت با اهل کتاب مطرح بوده؛ لذا می فرماید: «غذای شما هم برای آنها حلال است.» پس میهمانی کردن آنها نیز مانعی ندارد، چون این آیه زمانی نازل شده که اسلام بر شبه جزیره‌ی عربستان مسلط شده بود و موجودیت خود را در سراسر شبه جزیره اثبات کرده بود، به طوری که دشمنان اسلام از شکست مایوس بودند. اینجا بود که آیه محدودیت رفت و آمد و میهمانی کردن آنها یا میهمان شدن نزد آنان و همین طور زن گرفتن (طبق شرایط هر کدام) را برطرف کرد. روشن است حکومتی می تواند چنین توسعه‌ای به اتباع خود بدهد که بر اوضاع محیط کاملاً مسلط گردد و بیمی از دشمن نداشته باشد. (تفسیر نمونه ذیل آیه)

اما درباره‌ی ازدواج، ابتدا باید توجه داشت که مقصود از ازدواج اهل کتاب فقط زن گرفتن از آنهاست نه زن دادن؛ پس زنان مسلمان به هیچ وجه حق ازدواج با مردان آنها ندارند.

آیه‌ی مورد نظر (مائده/۵) می فرماید: همان طور که زنان پاکدامن و عقیف مسلمان را می تواند نیز بگیریید همچنین زنان پاکدامن اهل کتاب نیز برای شما حلال است؛ البته به شرطی که مهر آنها را بپردازید و از طریق ازدواج شرعی باشد نه به صورت زنا یا آشکار و نه به صورت دوست پنهانی گرفتن.

آیه صراحت ندارد که این ازدواج با اهل کتاب آیا ازدواج دائم است یا موقت یا اعم از آن دو؟

این جاست که نظر مفسران و فقهای اسلام متفاوت است. دانشمندان اهل سنت فرقی میان این دو نوع ازدواج نمی گذارند و معتقدند آیه تعمیم دارد؛ ولی در میان شیعه جمعی معتقدند که آیه فقط ازدواج موقت را بیان می کند و برای این نظر شواهدی ذکر کرده اند.

روش های گفت و گو با اهل کتاب

قرآن درباره‌ی شیوه‌ی گفت و گو و دعوت اهل کتاب و غیر مسلمانان به حق، روش ها و مطالبی بیان می فرماید که ما در ذیل چند آیه مطرح می کنیم. گاه می فرماید:

قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم ألا نعبد إلا الله ولا نشرك به شيئا ولا يتخذ بعضنا بعضا أربابا من دون الله فأن تولوا فقولوا اشهدوا بأنا مسلمون، (آل عمران/ ۶۴)

این آیه دارای نکات و پیام‌هایی است که برخی از آنها عبارتند از:

۱. خطاب و مخاطب آیه عموم اهل کتابند نه گروهی خاص از آنان.
۲. تعبیر به «کلمه» می‌رساند که اجتماع بر معنای کلمه است؛ یعنی عمل کردن مقصود است و می‌فهماند که تمام آنها (اهل کتاب) اعتراف و اذعان بر این مطلب دارند و در نشر و گسترش این «کلمه‌ی سواء» متفقند.
۳. اولاً: «کلمه‌ی سواء بیننا و بینکم» کلمه‌ی توحید است؛ یعنی ای اهل کتاب بیاید کلمه‌ی توحید را گرفته و در نشر و عمل به آن کمک حال یکدیگر باشیم.
- ثانیاً: این دعوت به توحید، توحید عملی - شرک پرستش غیر خداوند - است نه فقط اعتقاد به وحدت و یکتایی خداوند.
۴. جمله‌ی «لانعبد إلا الله» نفی عبادت غیر خدا و نفی شریک در عبادت است نه اثبات پرستش خدا؛ چون قرآن اثبات وجود خداوند و حقیقت آن را مفروغ عنه و امر مسلم گرفته.
۵. یکی از مراحل دعوت، دعوت به مشترکات است و قرآن می‌تواند محور آن باشد؛ زیرا هم تاریخ انبیا را دارد و هم از دستبرد تحریف به دور بوده است.
۶. از آیه این برداشت را می‌کنیم که اگر به تمام اهداف، دست نمی‌یابیم از تلاش برای رسیدن به برخی از اهداف باز نمانیم. (ما لایدرک کله لایترک کله)
۷. دعوت به توحید و حق لازم است، خواه با استدلال و خواه با نفرین و مباحله (که در آیات دیگر مطرح است) و خواه از طریق دعوت به مشترکات (مانند همین آیه).
۸. یگانه پرستی و بیزاری از شرک از مشترکات تمام ادیان آسمانی است.
۹. در تبلیغ و دعوت دیگران، به عقاید صحیح و عواطف پاک طرف مقابل احترام بگذاریم.
۱۰. هر مبلغ و دعوت‌کننده باید سرپیچی و اعراض طرف مقابل را پیش‌بینی کند تا خود را ضد ضربه نماید (فان تولوا فتولوا...). ۱۳

قرآن پس از آن که مسیحیان را دعوت به استدلال منطقی کرد و هم چنین در آیات قبل و بعد آیه‌ی مورد بحث (آل عمران / ۶۴) سخن از احتجاج اسلام با آنها به میان می‌آورد و در آیه‌ی (آل عمران / ۶۲)، آنها را به «مباهله» دعوت می‌کند؛ ولی حاضر به مباهله نشدند؛ سپس شروع به استدلال دیگر می‌کند.

در آیات دیگر سخن از دعوت آنها به سوی اسلام (با تمام خصوصیاتش) بود ولی در آیه‌ی مورد نظر سخن از مشترکات بین اسلام و اهل کتاب است.

قرآن با این شیوه‌ی استدلال به ما می‌آموزد که اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف شما با شماها همکاری کنند از تلاش باز نایستید و بکوشید لا اقل از طریق «وحدت هدف» همکاری آنها را جلب کنید و آن را مقدمه و پایه‌ای برای پیشبرد اهداف مقدّستان قرار دهید.

این آیه منادی وحدت و اتحاد است. همه کسانی که دارای پیشینه‌ی کتاب الهی‌اند مخاطب ساخته و می‌فرماید: شماها که معتقدید «تثلیث» منافات با «توحید» ندارد حتی به «وحدت در تثلیث» (۱=۳) قائلید و همین طور یهودیان که در عین فرزند خواندن «عزیر» و سخنان شرک‌آمیز گفتن، مدّعی توحیدند و چه بسا مجوس که قائل به دوگانگی‌اند، بیایید دست به دست هم داده و این اصل مشترک بین همه‌ی ادیان (توحید) را بدون هیچ گونه پیرایه و آلودگی زنده کنیم و از تحلیل‌های نابجا و غیر معقول دست بکشیم تا به توحید ناب نائل شویم.

در پایان خطاب به مؤمنان می‌کند که اگر آنها پس از این دعوت منطقی به سوی نقطه‌ی مشترک (توحید)، باز روی گردان شدند باید به آنها بگویید: «گواه باشید که ما تسلیم حقیق و شما نه» به عبارت دیگر: بدانید چه کسانی حق جو و چه کسانی لجوج و بی منطق؛ لذا از جمله‌ی: «شهدوا بانا مسلمون»، می‌فهمیم که آنان باید بدانند سرپیچی و کناره‌گیری شما از حق در روح مؤمنان کم‌ترین اثری نخواهد گذاشت بلکه پیوسته به راه خود که راه اسلام و تسلیم در برابر حق و پرستش الله است، ادامه خواهند داد.

در ضمن، نمونه‌ی این گونه دعوت به مشترکات را می‌توان در نامه‌هایی که رسول اکرم (ص) به سلاطین و زمام‌داران فرستاده بود، مشاهده کرد که در آن نامه‌ها استشهاد به همین آیه‌ی مورد نظر و دعوت به توحید مدنظر بوده؛ مانند نامه به «مقوقس» فرمانروای مصر و «قیصر» روم. (تفسیر نمونه ذیل آیه)

در آیه‌ی دیگر مسلمانان را مخاطب ساخته و می‌فرماید: **و لا تجادلوا أهل الكتاب إلا بالتي هي أحسن إلا الذين ظلموا منهم و قولوا ءامنا بالذی أنزل إلینا و ما أنزل إلکم و إلهنا و إلهکم واحد و نحن له مسلمون.** (عنکبوت، ۲۹/۴۶)

این آیه نیز سخن از نحوه‌ی گفت و گو و دعوت اهل کتاب به حق است؛ چرا که آنها با همه‌ی انحرافات‌ی که دارند حداقل بخشی از دستورات انبیا و کتب آسمانی را شنیده‌اند و برخلاف بت پرستان لجوج و جاهل، آمادگی بیشتری برای گفت و گوی منطقی دارند؛ لذا در این آیه مسأله‌ی مجادله و بحث و گفت و گو با آنها به نحو ملایم‌تر به میان آورده است.

تعبیر «التي هي احسن»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش‌های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می‌شود. چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار و چه در حرکات دیگر همراه آن. بنابراین مفهوم این جمله آن است که الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه، محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام، هم‌چنین حرکات دست و چشم و ابرو که معمولاً مکمل بیان انسان هستند، همه باید در همین شیوه و روش انجام گیرد. ۱۴

همه‌ی این‌ها به خاطر این است که هدف از جدال و بحث، برتری جویی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بل مقصود تأثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق جان طرف است و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه‌ی قرآنی است. سپس آیه گروهی از آنها را استثنا می‌کند. آن کسانی که از «جدال احسن» برداشت ضعف و زبونی مسلمین را می‌کنند یا موجب جرأت و جسارت و غرور آنها می‌گردد، از این برخورد خوب حسابشان جداست.

آن کسانی که بر خود و دیگران ستم روا داشته‌اند و آیات الهی را کتمان کردند. همان‌هایی که به انحراف گراییدند و مسیح و عذیر را «ابن‌الله» خواندند. آنانی که به جای بحث منطقی دست به توطئه و شمشیر زدند و....

سرانجام در پایان آیه یکی از مصادیق روشن «جدال احسن» را بیان کرده و می‌فرماید: به همه آنچه که از سوی خدای واحد نازل شده ایمان بیاورید و تعصب‌ها را کنار گذاشته و تسلیم محض در برابر الله و معبود مشترک، باشید که خدای ما و شما خدای واحد است.

آیه‌ی دیگری که می‌توان در این باب مطرح کرد این آیه‌ی شریفه است که می‌فرماید:
وَلَا تَسِبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسبُّوا اللَّهَ عَدَاوَةً بَغِيرَ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ
إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ . (انعام/ ۱۰۸)

(به معبود) کسانی که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید، مبادا آنها (نیز) از روی
(ظلم و) جهل، خدا را دشنام دهند. این چنین برای هر امتی عملشان رازینت دادیم.
سپس بازگشت همه‌ی آنان به سوی پروردگارشان است و آنها را از آن چه عمل می‌کردند
آگاه می‌سازد (و پاداش و کیفر می‌دهد).

به نظر می‌رسد الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، دامنه‌ی گسترده‌ای داشته باشد و همه‌ی
کسانی که اعتقادات و مقدسات خاصی دارند، شامل شود، چه بت پرستان مشرک و
چه اهل کتاب و غیر آنان.

از این آیه می‌توان فهمید، اسلامی که دین صبر و منطق و ادب است با دشنام که
نشانه‌ی نداشتن آنهاست سازگار نیست. در تبلیغات و دعوت غیر مسلمان به حق،
شیوه‌ی سب و فحش و ناسزا شیوه‌ایست نادرست. دشنام به مقدسات و عقاید آنها
کاری غیر منطقی است؛ چرا که آنها نیز مانند ما نسبت به مقدسات خویش احترام
قائلند. البته مسأله‌ی برائت از مشرکان و نفرین و مباحله با کفار - که در زمان رسول
خدا(ص) مطرح شده بود - مسأله‌ای غیر از دشنام و بدگویی به مقدسات و خود
آنهاست.

یا در آیه دیگر چنین می‌خوانیم: وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ . (فصلت، ۳۴/۴۱)

این آیه شیوه‌ی برخورد با دیگران را به نحو عموم (همه‌ی کسانی که در انسان بودن
شریکند) آموزش می‌دهد. ابتدا می‌فرماید: خوبی و بدی، برابر نیستند ثانیاً پاداش
نیکی، نیکی و بدی، بدی است که این مقابله به مثل و عدالت است؛ ولی گاه بدی
مخالف و دشمن را با نیکی و خوبی پاسخ دادن موجب می‌شود که «دشمنی» به
«دوستی» آن هم دوستی و رابطه‌ی گرم تبدیل شود؛ البته - با توجه به آیات دیگر قرآن -
این حکم محدود به کسانی است که امید به هدایت و راهیابی آنها هست یا دشمنان
قسم خورده و لجوج و توطئه‌گر... نیستند.

آری، خوش‌زبانی و برخورد خوب و کاربرد شمشیر زبان در دعوت مخالفان به

حق شیوه‌ای پسندیده است که به مراتب کارسازتر از زبان شمشیر و بدزبانی و ناسزاگویی است.

۱. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه ذیل آیات یاد شده.
۲. همان، ۱۹۹/۴ - ۲۰۱.
۳. همان/۲۵۵.
۴. همان، ۱/۳۲۴ و ۳۴۹ و ۳۵۸.
۵. در تفسیرهای دیگر در مورد «عن ید و هم صاغرون» اقوالی ذکر شده که صحیح به نظر نمی‌رسد، جهت اطلاع از این اقوال، به تفسیر مجمع البیان و تفاسیر اهل سنت مراجعه شود.
۶. شهرستانی، ملل و نحل، ۱/۳۶۱-۳۶۶.
۷. ر. ک: تفاسیر المیزان و نمونه.
۸. در این بخش علاوه بر کتب تفسیری از کتاب‌های فروغ ابدیت (جعفر سبحانی) و تاریخ مجاهدات پیامبر (عباس صفائی حائری قمی) نیز استفاده شده است.
۹. شیخ حرّ عاملی، وسایل الشیعه، ۱/۳، ابواب الأستار؛ و باب ۱۱ ابواب نواقض وضو، و ج ۲، باب نجات الکافر و لو ذمیا و لو ناصبیا.
۱۰. راغب، المفردات، ماده «نجس».
۱۱. طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه.
۱۲. علامه طباطبائی، المیزان/۹، ذیل آیه.
۱۳. به تفاسیر المیزان و نور مراجعه شود.
۱۴. تفسیر نمونه ذیل آیه شریفه.

پژشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی